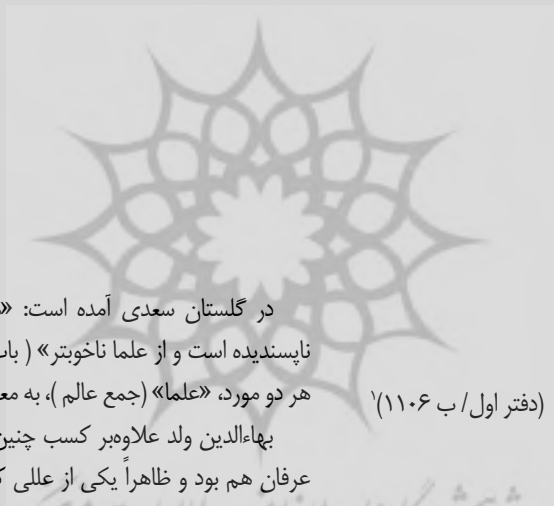




گونه‌های بازتاب احادیث نبوی در مثنوی معنوی

دکتر حسین خالقی راد*



نام احمد نام جمله انبیاست
چون که صد آمد نود هم پیش ماست

(دفتر اول / ب ۱۱۰۶)

درآمد

بی‌تردید مولوی بزرگ‌ترین شاعر عارف ایران است و مثنوی معنوی او مهم‌ترین منظومه عرفانی زبان فارسی است. عرفان مولوی، عرفان اسلامی است، عرفانی که از قرآن و حدیث و سیره و سنت نبوی سرچشمه گرفته است. استادان او نیز همه مسلمان و شیفته پیامبر و پیرو او بودند.

نخستین استاد او، بهاء‌الدین ولد، پدر اوست که لقب سلطان‌العلماء داشته. این لقب تقریباً مترادف و معادل علامه است. در قرون گذشته، عالم و علامه اغلب به دانشمندی اطلاق می‌شد که نه تنها در علوم و معارف اسلامی متبحر و ممتاز بود، بلکه عامل به مقررات الهی نیز بود. در تأیید این نظر شواهد فراوانی می‌توان ارائه کرد، فقط به دو نمونه اکتفا می‌شود. یکی از قرآن مجید و دیگر از گلستان سعدی، که همزمان با مثنوی مولوی نگارش یافته است.

در قرآن کریم آمده است: «أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر / ۲۸). یعنی: از بندگان خدا، بی‌گمان دانشمندان دین‌مدار از خدا می‌ترسند.

در گلستان سعدی آمده است: «معصیت از هر که صادر شود، ناپسندیده است و از علما ناخوبتر» (باب هشتم / ص ۱۸۱ یوسفی). در هر دو مورد، «علما» (جمع عالم)، به معنی دانشمندان دین‌مدار است.

بهاء‌الدین ولد علاوه بر کسب چنین علوم و معارفی، اهل عشق و عرفان هم بود و ظاهراً یکی از عللی که موجب کوچ او به قونیه شد، این بود که با عالم و مفسر بزرگ زمان خود - امام فخر رازی - اختلاف و ناسازگاری داشت. این اختلاف و ناسازگاری مربوط می‌شد به تفاوت دیدگاه‌های فکری آن دو بزرگوار. امام فخر عقل‌گرا و اهل استدلال بود و همه چیز را با استدلال عقلانی توجیه می‌کرد، در حالی که بهاء‌الدین به استدلال عقلانی اکتفا نمی‌کرد، بلکه در نظریه‌پردازی‌های خود از دریافت‌های باطنی و عشق و عرفان نیز بهره می‌جست. مولوی در انتقاد از امام فخر می‌گوید:

اندر این بحث ار خرد ره بین بُدی

«فخر رازی» رازدان دین بُدی

لیک چون «مَنْ لَمْ يَدُقْ لَمْ يَدْرِ» بود

عقل و تخیلات او حیرت فزود

به هر حال مولانا نزد چنین عالم و عارف فرهیخته‌ای درس خوانده و پرورش یافته است و در سفر و حضر همراه او بوده. بهاء‌الدین پس از رفتن به قونیه، مدت ده سال (از ۶۱۸ تا ۶۲۸) کرسی درس و بحث داشته و ضمن تدریس علوم و معارف اسلامی، بذر عشق و عرفان را



مولوی بزرگترین شاعر عارف ایران است و مثنوی معنوی او مهم‌ترین منظومه عرفانی زبان فارسی است. عرفان مولوی، عرفان اسلامی است، عرفانی که از قرآن و حدیث و سیره و سنت نبوی سرچشمه گرفته است. استادان او نیز همه مسلمان و شیفته پیامبر و پیرو او بودند

نقش حسام‌الدین چلبی را در بروز و ظهور آموخته‌ها و اندوخته‌های مولانا و پیدایش مثنوی نباید نادیده انگاشت. حسام‌الدین نه تنها محرک و برانگیزاننده مولانا بوده، بلکه کاتب ویژه و منحصر به فرد مثنوی نیز بوده است.

مولوی برای اثبات و به کرسی نشاندن اهداف عالی و اندیشه‌های عرفانی - اسلامی خود، از سه عامل و اهرم مهم استفاده کرده است. این سه عامل مهم عبارتند از: تمثیل، آیات قرآنی و احادیث نبوی. مثنوی در هر سه زمینه جزو پر بسامدترین منظومه‌های زبان فارسی است. به احتمال قریب به یقین منظومه‌ای را سراغ نداریم که بیش از مثنوی معنوی از تمثیل و تأثیر قرآن و حدیث برخوردار باشد.

استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد ممتاز و فقید دانشگاه تهران، که حدود سی سال متمادی مثنوی را در سطوح عالی درس می‌داد، ضمن تدریس مثنوی، چندین کتاب نیز در مورد این منظومه بی‌بدیل تصنیف و تألیف نمود که دو مجلد از آنها مربوط است به همین سه عامل، یکی با عنوان «مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی» و دیگر «احادیث مثنوی». هر دو کتاب بسیار عالمانه و از زمان تألیف (پنجاه سال پیش) تا کنون بارها تجدید چاپ شده است. شاید کثرت برخوردار از کلام وحی، موجب شده باشد که استاد فروزانفر کتابی مستقل درباره عامل سوم، یعنی تجلی آیه‌های قرآنی مؤثر در مثنوی ننوشته است. البته پس از وفات استاد فروزانفر دو کتاب با عنوان‌های «آیات مثنوی» تألیف آقای محمود درگاهی و «قرآن و مثنوی» تألیف استاد بهاء‌الدین خرمشاهی و آقای سیامک مختاری چاپ و منتشر شده است.

به هر حال مثنوی معنوی یکی از پرحدیث‌ترین منظومه‌های فارسی است، همچنان که یکی از پرتمثیل‌ترین و پر آیه‌ترین منظومه‌ها نیز هست. بسیاری از ابیات مثنوی با عبارت «گفت پیغمبر» یا عبارتی نزدیک به آن آغاز گردیده است. از قبیل:

گفت پیغمبر به آواز بلند
با توکل زانوی اشتر ببیند
(دفتر اول، ب ۹۱۳)
گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
زود گردد با مراد خویش جفت (دفتر اول، ب ۱۱۷۶)
گفت پیغمبر ز سرمای بهار
تن مپوشانید یاران زینهار (دفتر اول، ب ۲۰۵۷)
گفت پیغمبر که یزدان مجید

در دل شاگردان و مریدانش، از جمله مولوی، می‌باشیده است. تجلی و بازتاب آموخته‌های مولوی را پس از ملاقات با شمس تبریزی و منزوی شدن او، ابتدا در دیوان شمس، سپس در مثنوی معنوی آشکارا می‌بینیم. می‌توان گفت: کار عمده شمس، شکوفا کردن عشق و عرفان و ذوق بود در مولانا، چیزهایی که زمینه‌هایش را کسب کرده بود. در واقع شمس، تجلی و تجسم یافته‌های ذوقی و عرفانی مولوی شد. به همین جهت مولانا شیفته او گردید و او را همه چیز خود دید. با ظهور شمس، مولانا از ذهنیت قال بُرید و به عینیت حال رسید. در همین حال بود که سرود:

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
دیدم سیر است مرا جان دلیر است مرا
زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم
گفت که سرمست نه‌ای، رو که از این دست نه‌ای
رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم
چشمه خورشید تویی، سایه گه بید منم
چونک زدی بر سر من، پست و گدازنده شدم
(دیوان شمس - ج ۳، غزل ۱۳۹۳)

در جایی دیگر خود را این چنین وابسته یار دیده است:
بی همگان به سر شوی بی تو به سر نمی‌شود
داغ تو دارد این دلم، جای دگر نمی‌شود
خمر من و خمار من، باغ من و بهار من
خواب من و قرار من، بی تو به سر نمی‌شود
جاه و جلال من تویی، ملک و مال من تویی
آب زلال من تویی، بی تو به سر نمی‌شود
بی تو اگر به سر شوی، زیر جهان زبر شوی
باغ ارم سقر شوی، بی تو به سر نمی‌شود (دیوان، ج ۲، غزل ۵۵۳)
و در فراق همین یار گفته است:

بروید ای حریفان بکشید یار ما را
به من آورید آخر صنم گریزپا را
به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های زرین
بکشید سوی خانه مه خوب خوش‌لقا را
چو جمال او بتابد، چه بود جمال خوبان؟
که رخ چو آفتابش بکشد چراغ‌ها را... (دیوان، ج ۱، غزل ۱۶۳)

اقتباس در لغت به معنی گرفتن، اخذ کردن و فروغ کسب کردن است، در اصطلاح ادبی آوردن آیه‌ای از قرآن مجید یا حدیثی از پیامبر اکرم در نظم و نثر است، با این شرط که با تلخیص و کاستن همراه باشد به ضرورت شعری، نه به قصد تحریف

از پی هر درد درمان آفرید (دفتر دوم، ب ۶۸۷)
در این بیت، حدیث «لِکَلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ»^(۵) که به شکل های دیگر نیز
نقل شده، ترجمه شده است.

الف - ۶: «آدمی مخفی است در زیر زبان»

این زبان پرده است بر درگاه جان (دفتر دوم، ب ۸۴۸)
مصراع اول، ترجمه حدیث شریف «المرءُ مخبوءٌ تحت لسانه»
است. این حدیث از امیرالمؤمنین علی (ع) نیز نقل شده و بارها مولانا آن
را در مثنوی مورد استشهاد قرار داده است.

الف - ۷: گفت پیغمبر که «خسبید چشم من

لیک کی خسبید دلم» اندر و سن؟^(۶) (سوم، ب ۱۲۲۶)

ترجمه حدیث «تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي» در این بیت
ملاحظه می‌شود.

الف - ۸: با تو او چون است؟ من هشتم چنان

«زیر پای مادران باشد چنان» (پنجم، ب ۸۲۸)

مصراع دوم، ترجمه حدیث بسیار مشهور «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ
الْأُمَّهَاتِ» است.

الف - ۹: گفت پیغمبر که: با این سه گروه

رحم آرید از ز سنگید از ز کوه

آن که او بعد رئیسی خوار شد

وان توانگر هم که بی دینار شد

وان سوم آن عالمی کاندر جهان

مبتلا گردد میان ابلهان! (دفتر پنجم، ب ۸۲۶)

در این سه بیت ترجمه حدیث «ارحموا ثلاثه، غني قوم افتقر
وَ عَزِيزَ قَوْمٍ ذَلَّ وَ فَقِيهًا (عَالِمًا) يَتَلَاعَبُ بِهِ الْجُهَالُ» دیده
می‌شود. این حدیث را مولانا، خود با کمی اختلاف در صدر همین ابیات
آورده است که به ترجمه او نزدیک‌تر است.

ب - تلمیح: (Indicating)

در لغت به معنی «اشاره کردن با گوشه چشم» است. در اصطلاح
ادبی آن است که شاعر یا ادیب در شعر یا نثر خود به آیه‌ای از قرآن یا
حدیثی از پیامبر یا داستانی مشهور یا مثلی معروف اشاره کند. این آرایه
معمولاً دو فایده در بر دارد، یکی آن که به فهم موضوع کمک می‌کند،
دو دیگر آن که بر لطف سخن می‌افزاید. در مثنوی معنوی ابیات فراوانی
به چشم می‌خورد که در آنها از آرایه تلمیح استفاده شده است و در میان

از پی هر درد درمان آفرید (دفتر دوم، ب ۶۸۷)

گفت پیغمبر که چون کوبی دری

عاقبت زان در برون آید سری (دفتر سوم، ب ۴۷۸۵)

چون دو موضوع تمثیل و بازتاب آیات قرآن در مثنوی، مورد بحث
ما نیست، از آنها می‌گذریم و به بازتاب حدیث می‌پردازیم.

گونه‌های بازتاب احادیث:

احادیث نبوی به گونه‌های گوناگون در مثنوی معنوی تجلی و
بازتاب دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ترجمه، تلمیح، تضمین (درج)،
اقتباس، تحلیل (حل)، تفسیر و تأویل.

الف - ترجمه (Translation)

ترجمه یا ترجمانی آن است که کسی متن یا سخنی را از زبانی به
زبان دیگر برگرداند. ترجمه از لحاظ لفظ و قالب و از لحاظ مفهوم و پیام،
انواعی دارد که یکی از انواع لفظی آن ترجمه نثر به نظم است. مولوی
از این نوع ترجمه در مثنوی فراوان استفاده کرده است، یعنی در مثنوی
ابیات متعددی را می‌یابیم که در آنها حدیثی از احادیث نبوی به شعر
فارسی برگردانده شده است.

چند نمونه از این گونه ابیات مثنوی:

الف - ۱: گفت پیغمبر که: «هر که سر نهفت

زود گردد با مراد خویش جفت» (دفتر اول، ب ۱۷۶)

که در آن حدیث نبوی «مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ حَصَلَ أَمْرُهُ»^(۳) ترجمه
شده است.

الف - ۲: «مؤمنان آینه یکدیگرند»

این خبر می‌از پیامبر آوردند (اول، ب ۱۳۳۷)

در مصراع اول ترجمه حدیث شریف «الْمُؤْمِنُ مِرْأَةُ الْمُؤْمِنِ»^(۴)
ملاحظه می‌شود.

الف - ۳: گفت پیغمبر به آواز بلند

«با توکل زانوی اشتر ببند» (دفتر اول، ب ۹۱۷)

مصراع دوم این بیت، ترجمه حدیث «اغفلها و توکل» است.

الف - ۴: پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است

مصطفی فرمود «دنیا ساعتی است» (اول، ب ۱۱۵۰)

عبارت «دنیا ساعتی است» ترجمه بخشی از حدیث نبوی «الدنيا
ساعة فاجعلها طاعة» می‌باشد.

الف - ۵: گفت پیغمبر که «یزدان مجید





ترجمه یا ترجمانی آن است که کسی متن یا سخنی را از زبانی به زبان دیگر برگرداند. ترجمه از لحاظ لفظ و قالب و از لحاظ مفهوم و پیام، انواعی دارد که یکی از انواع لفظی آن ترجمه نثر به نظم است. مولوی از این نوع ترجمه در مثنوی فراوان استفاده کرده است

تلمیح است به حدیث مشهور «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» (نیکی‌های نیکوکاران، لغزش‌های مقربان محسوب می‌شود!)

ب - ۸: سایه حق بر سر بنده بود
در دفتر ششم، بیت بالا با کمی اختلاف، این‌گونه آمده است:
عاقبت جوینده یابنده بود
که فرج از صبر زاینده بود (ششم، ب ۶۰۰)
هر دو بیت تلمیح دارند به حدیث «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَهُ» (هر که چیزی را خواست، یافت. یا «هر که چیزی را بجوید، می‌یابد»)
ب - ۹: نفع و ضرر هر یکی از موضع است
مصراع دوم تلمیح است به حدیث بسیار مشهور «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»: (دانشجویی بر هر مسلمان واجب است.)

ج - تضمین (درج) (Borrowing)

تضمین در لغت به معنی در ضمن آوردن و گنجانیدن است. درج نیز همین معنی را دارد. در اصطلاح ادبی آن است که شاعر آیه‌ای از قرآن مجید یا حدیثی از احادیث نبوی یا بیت و مصراع‌ای از ابیات شاعر دیگر را در شعر خود بگنجانند. البته با دو شرط، یکی این‌که تغییری در آن آیه یا حدیث یا شعر ایجاد نکنند، دیگر اینکه در آوردن شعر، قصد سرقت ادبی نداشته باشند. اصطلاح تضمین معمولاً برای گنجاندن شعر به کار برده می‌شود، ولی درج بیشتر برای گنجانیدن آیه یا حدیث به کار می‌آید.

نمونه تضمین از شعر چند شاعر:
جز این نگویم شاها که «رودکی» گوید:
«خدای چشم بد از ملک تو بگرداند» (دیوان مسعود سعد، ص ۱۲۸ هجری)

که مصراع دوم را از شعر رودکی سمرقندی تضمین کرده است.
به یاد جوانی همی مویه دارم
بدین بیت «بوطاهر خسروانی»
«جوانی به بیهودگی یاد دارم
دریغا جوانی، دریغا جوانی»
شعر از «محمدبن عبده» شاعر قرن چهارم است. بیت دوم را از «بوطاهر خسروانی» تضمین کرده است.

آن ابیات، موارد متعددی وجود دارد که به احادیث نبوی تلمیح دارند. از آن جمله ابیات زیر:

ب - ۱: می بلرزد عرش از مدح شقی
بد گمان گردد ز مدحش متقی (اول، ب ۲۴۱)
تلمیح دارد به حدیث «إِذَا مَدِحَ الْفَاسِقُ غَضِبَ الرَّبُّ وَاهْتَرَّتْ لِدَلِكِ الْعَرْشِ»: (وقتی بدکار مورد ستایش قرار گیرد، خدا خشمگین می‌گردد و عرش الهی می‌لرزد!)

ب - ۲: مردم نفس از درونم در کمین
از همه مردم بتر در مکر و کین (اول، ب ۹۱۰)
به حدیث «اللَّهِ فِي الْجِهَادِ لِلْأَنْفُسِ فِيهِ أَعْدَى الْعَدُوِّ لَكُمْ» تلمیح دارد، یا به این حدیث که مشهورتر است: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ». (دشمن‌ترین دشمنان تو، نفس توست که میان دو پهلوئی تو قرار دارد!)

ب - ۳: سهل شیری دان که صفاها بشکند
شیر آن است، آن که خود را بشکند (اول، ب ۱۳۹۸)
تلمیح است به حدیث شریف. «أِنَّمَا الشَّدِيدُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» (قهرمان کسی است که در حالت خشم، بر نفس خویش تسلط داشته باشد). این حدیث به گونه‌های دیگر نیز نقل شده است. (ر.ک: احادیث مثنوی، استاد فروزانفر)

ب - ۴: خوی شاهان در رعیت جا کند
چرخ آخضر خاک را خضرا کند (اول، ب ۲۸۳۲)
تلمیح دارد به حدیث مشهور «النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ» (مردم بر دین فرمانروایان خویش‌اند).

ب - ۵: من ندیدم در جهان جست‌وجو
هیچ اهلیت به از خلق نکو (دوم، ب ۸۱۳)
اشاره است به حدیث «خَيْرٌ مَنْ أُعْطِيَ النَّاسُ خُلُقَ حَسَنٍ» (بهترین چیزی که به آدمیان داده شده، خوی نیکوست.)

ب - ۶: ما زبان را ننگریم و قال را
ما روان را بنگریم و حال را (دوم، ب ۱۷۶۳)
تلمیحی لطیف دارد به حدیث «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» (خداوند به چهره‌ها و اموال شما نمی‌نگرد، ولی به دل‌ها و اعمال شما می‌نگرد.)

ب - ۷: طاعت عامه گناه خاصگان
وصلت عامه حجاب خاص دان (دوم، ب ۲۸۲۷)



یک نمونه دیگر از حافظ:

ور باورت نمی‌کند از بنده این حدیث
از گفته «کمال» دلیلی بیاورم
«گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم، آن دل کجا برم»
بیت دوم از کمال‌الدین اسماعیل، شاعر قرن ششم و هفتم است، که
حافظ آن را در غزل خود تضمین کرده است.^۱

اینک چند نمونه از ابیات مثنوی مولوی که در آنها آرایه درج (تضمین) دیده می‌شود:

ج - ۱: رمز «الکاسب حَبِيبُ اللَّهِ» شنو:

از توکل در سبب کاهل مشو (اول، ب ۹۱۸)

«الکاسب حَبِيبُ اللَّهِ» عین متن حدیث نبوی است، بنابراین بیت

مذکور آرایه درج دارد.

ج - ۲: اسب جان‌ها را کند عاری ز زین

سر «النومُ أَخُ الموتِ» است این (اول، ب ۴۰۳)

«النومُ أَخُ الموتِ» (خواب، برادر مرگ است) حدیث نبوی است. پس

در بیت بالا آرایه درج ملاحظه می‌شود.

ج - ۳: گفت پیغمبر: بکن ای رای زن

مشورت، ک «المستشارُ مؤتمن» (اول، ب ۱۰۴۸)

در بیت فوق آرایه درج تجلی دارد، زیرا در آخر مصراع دوم، عین

حدیث نبوی آمده است و یعنی: طرف مشورت باید مورد اطمینان باشد.

ج - ۴: آن که عالم مست گفتش آمدی

«کَلِمِينِي يَا حَمِيرًا» می‌زدی (اول، ب ۲۴۳۹)

حدیث «کَلِمِينِي يَا حَمِيرًا» یعنی: «ای حمیرا (عایشه) با من سخن

بگو» در چند جای مثنوی آمده است. در اینجا به صورت آرایه درج، جلوه

کرده است.

ج - ۵: گر تو کوری نیست بر اعمی حرج

ورنه رو ک «الصبرُ مفتاحُ الفرج» (دوم، ب ۷۰)

حدیث «الصبرُ مفتاحُ الفرج» (شکیبایی، کلید گشایش کارهاست) نیز

در موارد متعددی از مثنوی معنوی آمده است از جمله بیت زیر:

ج - ۶: صبر کن ک «الصبرُ مفتاحُ الفرج»

تا نیفتی چون فرج در صد حرج (ششم، ب ۳۲۲)

ج - ۷: بهر این بو گفت احمد در عطات^{۱۱}

دائماً «قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (دوم، ب ۳۵۲۷)

حدیث گنجانده شده یعنی «روشنی چشم من، از نماز است».

ج - ۸: در خبر «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»

نافع آمد ز اعتدالِ اخلاطها (دوم، ب ۳۵۲۷)

معنی حدیث درج شده: «میان‌روی، بهترین روش‌هاست». می

باشد.

ج - ۹: پس تو هم «الجارُ ثُمَّ الدَّارُ» گو

گر دلی داری، برو دلدار جو (ششم، ب ۳۰۱۹)

حدیث «الجارُ ثُمَّ الدَّارُ» عین حدیثی است که از پیامبر اکرم اسلام

و نیز از حضرت فاطمه زهرا (ع) نقل شده. یعنی «اول همسایه، سپس

خانه» منظور این است: در کارها حق تقدم را به دیگران بدهید. شاید

این معنی نیز از آن برآید: «نخست همسایه را بسنج، سپس خانه را

برگزین».

د - اقتباس (Quotation)

اقتباس در لغت به معنی گرفتن، اخذ کردن و نور و فروغ کسب

کردن است، در اصطلاح ادبی آوردن آیه‌ای از قرآن مجید یا حدیثی

از پیامبر اکرم در نظم و نثر است، با این شرط که با تلخیص و کاستن

همراه باشد به ضرورت شعری، نه به قصد تحریف، بنابراین، این آرایه را

نباید با درج اشتباه کرد. زیرا درج، آوردن عین آیه یا حدیث است بدون

تلخیص و کم کردن.

نمونه‌های اقتباس از احادیث نبوی در مثنوی معنوی:

قول پیغمبر به جان و دل گزید (اول، ب ۹۰۷)

«لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ» بخشی از یک حدیث نبوی است که دنباله آن

«مِنْ جِحْرِ مَرَّتَيْنِ» می‌باشد.



تضمین در لغت به معنی در ضمن آوردن و گنجانیدن است. درج نیز همین معنی را دارد. در اصطلاح ادبی آن است که شاعر آیه‌ای از قرآن مجید یا حدیثی از احادیث نبوی یا بیت و مصراعی از ابیات شاعر دیگر را در شعر خود بگنجاند

از آن در بیت مولانا آورده شده. بنابراین آرائه اقتباس در آن متجلی است.

یعنی: «مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود».

د- ۲: مؤمن ار «يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» نبود

عیب مؤمن را به مؤمن چون نمود؟ (اول، ب ۱۳۴۰)

«يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» اقتباس است از حدیث «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» که ترجمه آن، این است: «از هشیاری مؤمن بترسید، زیرا او به نور خدا می‌نگرد».

د- ۳: جان کمال است و ندای او کمال

مصطفی گوین «أَرِحْنَا يَا بِلَالُ» (اول، ب ۱۹۹۷)

در این بیت آرایه اقتباس از حدیث «يَا بِلَالُ أَرِحْنَا بِالصَّلَاةِ» ملاحظه می‌شود. یعنی: ای بلال با بانگ اذان نماز، به ما آرامش بده.

د- ۴: همچنین از پشه گیری تا به پیل

شد «عِيَالُ اللَّهِ» و حق نِعْمِ الْمُعِيلِ^{۱۲} (اول، ب ۲۳۰۶)

«عِيَالُ اللَّهِ» در مصرع دوم، اقتباس است از حدیث «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ». یعنی: آفریدگان همه نان خور خدایند.

د- ۵: «أُمَّتٌ مَرْحُومَةٌ» زین رو خواندمان

آن رسول حق و صادق در بیان (اول، ب ۳۱۳۳)

«أُمَّتٌ مَرْحُومَةٌ» بخشی از حدیث «إِنَّ أُمَّتِي، أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ» که این گونه ترجمه می‌شود: همانا امت من، امت بخشوده است و در آخرت مشمول عذاب نخواهد شد.

د- ۶: من همی گویم: بَرُو «جَفَّ الْقَلَمُ»

زین قلم بس سرنگون گردد علم (اول، ب ۳۸۶۶)

«جَفَّ الْقَلَمُ» اقتباس است از حدیث شریف «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ» یعنی: قلم تقدیر خدا، آنچه خواهد شد، نوشته و خشک شده است. مفهوم این حدیث را حافظ تقریباً در بیت زیر گنجانده است:

گفتم: که خطا کردی و تدبیر نه این بود

گفتا: چه توان کرد که تقدیر چنین بود^{۱۳}

د- ۷: ز آتش این ظالمانت دل کباب

از تو جمله «أَهْدِ قَوْمِي» بد خطاب (دوم، ب ۱۸۷۵)

آرایه اقتباس را در این بیت با توجه به «أَهْدِ قَوْمِي» می‌توان دریافت، زیرا بخشی است از حدیث «اللَّهُمَّ أَهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» یعنی: «خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنان ناگاهند»

د- ۸: نور در چشم و دلش سازد سکن

بهر چه سازد؟ پی «حُبُّ الْوَطَنِ» (چهارم، ب ۳۳۹۸)

«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» حدیث مشهوری است که قسمتی

ه- حل (تحلیل) (Untying)

حل در لغت به معنی گشودن و باز کردن است. در اصطلاح علم بدیع آوردن آیه یا حدیث در شعر است به صورت تغییر یافته یا جابه‌جا شده. البته این تغییر و جابه‌جایی به ضرورت شعری انجام می‌پذیرد، نه به قصد سوء استفاده.

چند نمونه از آرایه حل (تحلیل):

ه- ۱: گفت پیغمبر به تمییز کسان

«مَرَّ مَخْفِي لَدَى طَيِّبِ اللِّسَانِ» (اول، ب ۱۲۷۹)

مصرع دوم شکل تغییر یافته حدیث «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» است. بنابراین آرایه حل را در این بیت می‌بینیم. مفهوم حدیث مذکور در این بیت آمده است:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

ه- ۲: بشنو از اخبار آن صدر صدور

«لَا صَلَاةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحَضُورِ» (اول، ب ۳۸۲)

در این بیت نیز آرایه حل ملاحظه می‌شود، زیرا کلمه «تَمَّ» در مصرع دوم، جزو حدیث نبوی نیست و شکل درست، این است:

«لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحَضُورِ الْقَلْبِ» (هیچ نمازی کامل نیست مگر آن که با حضور قلب خوانده شود.)

ه- ۳: در وجود تو شوم من مُنْعَم

چون محبم «حُبُّ يَعْمَى وَ يُصِمُّ» (اول، ب ۲۶۵۷)

آرایه حل، به لحاظ تغییری که در حدیث «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَ يُصِمُّ» ایجاد شده، ملحوظ است. معنی حدیث: «دوست داشتن یک چیز، تو را کور و کر می‌کند».

ه- ۴: او جمیل است و مُحِبُّ لِلْجَمَالِ

کی جوان نو گزیند پیر زال؟ (دوم، ب ۷۹)

حدیث درست و کامل عبارت است از: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ، يُحِبُّ الْجَمَالَ» (خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.)

ه- ۵: صوفیان تقصیر بودند و فقیر

كَادَ فَقْرٌ أَنْ يَعِيَ كُفْرًا يُبِيرُ (دوم، ب ۵۲۰۰)

شکل تغییر یافته حدیث «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» در مصرع



حل در لغت به معنی گشودن و باز کردن است. در اصطلاح علم بدیع آوردن آیه یا حدیث در شعر است به صورت تغییر یافته یا جابه‌جا شده. البته این تغییر و جابه‌جایی به ضرورت شعری انجام می‌پذیرد، نه به قصد سوء استفاده

نشویم و نفس اماره ما را نفریبد. در اینجا است که مولوی حدیث «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ» را در اهمیت و تأیید مبارزه با نفس استشهاده و شرح می‌کند.

و - ۱: تفسیر «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ»^{۱۵}:

ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این، کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سُخْرَه خرگوش نیست
دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست
کو به دریاها نگردهد کم و کاست
هفت دریا را درآشامد هنوز
کم نگردهد سوزش این خلق سوز!
سنگ‌ها و کافران سنگدل
اینت آتش، اینت تابش، اینت سوز
هم نگردهد ساکن از چندین غذا
تا ز حق آید مر او را این ندا:
سیر گشتی، سیر؟ گوید: «نه هنوز»
معداش نعره‌زنان، «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»
عالمی را لقمه کرد و درکشید
بانی اندر جهاد اکبریم
... قدر رجعا من جهاد الاصغیریم
تا به سوزن برکنم این کوه قاف
(دفتر اول، ب ۱۳۸۲ به بعد)

نمونه دوم مربوط است به عنایات و الطاف پروردگار که همیشه مشمول حال بندگان است. اصلاً ما چیزی جز عنایت او نداریم. این تفسیر لطیف و زیبا در انتهای داستان طوطی و بازرگان آمده است:
و ۲: تفسیر «مَا شَاءَ اللَّهُ كَان» (آنچه خدا خواست، همان می‌شود):

این همه گفتیم لیک اندر بسیج
بی عنایات خدا هیچیم، هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد، سیاهستش ورق

دوم دیده می‌شود. و معنی آن این است: «نزدیک است که فقر به کفر پیوندد».

ه - ۶: تا توانی پا منه اندر فراق
«أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاق» (دوم، ب ۱۷۶۵)
مولوی به ضرورت شعری در حدیث «أَبْغَضُ الْحَالِلِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاق» تغییر ایجاد کرده و آریه حل (تحلیل) را در بیت مذکور جلوه‌گر ساخته است. (ناپسندترین حلال نزد خدا طلاق است)
ه - ۷: بهر این گفت آن رسول خوش پیام
رمز «مُوتُوا قَبْلَ مَوْتٍ» با کرام (ششم، ب ۷۴۵)
شکل درست حدیث در مصراع دوم، این‌گونه است: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» یعنی: «پیش از این که بمیرید، بمیرید». منظور این است که: پیش از فرا رسیدن مرگ، از دنیا و تعلقات مادی دل بکنید.

و- تفسیر و تأویل (Expound)

تفسیر در لغت به معنی روشن کردن و آشکار نمودن است و در اصطلاح، توضیح معنی آیه و بیان شأن نزول و قصه و دلیلی است که آیه مورد نظر درباره آن نازل شده است.^{۱۶} تأویل در لغت به معنی به اصل و حقیقت چیزی رسیدن است. در اصطلاح، تحقیق و بررسی آیات قرآن مجید است به گونه‌ای که ما را به مفهوم اصلی آن برساند. معمولاً تفسیر و تأویل به یک معنا و فقط در خصوص آیات قرآن مجید به کار برده می‌شود، اما مولوی در مورد آیات قرآن و احادیث نبوی هر دو به کار برده است، یعنی موارد متعددی در مثنوی دیده می‌شود که در آنها آیات قرآن مجید و احادیث نبوی تفسیر و تأویل شده است، حتی عنوان بعضی از آنها این‌گونه آغاز گردیده: در تفسیر آیه ...، تفسیر آیه ...، در تفسیر حدیث ...، تفسیر حدیث ...، این نوع بازتاب را می‌توانیم بازتاب تفسیری بنامیم.

مقاله را با نقل چند نمونه از این‌گونه بازتاب به پایان می‌بریم:
نمونه اول راجع است به پایان داستان شیر و نخچیران (خرگوش باهوش). پس از پیروزی بر شیر و افکندن او در چاه، نخچیران با اصرار از خرگوش می‌خواهند که راز موفقیت خود را بازگو کند. خرگوش در جواب آنها می‌گوید: اولاً لطف حق شامل حال من شد که توانستم چنین توفیقی پیدا کنم، ثانیاً این لطف اختصاص به من ندارد و همیشه لطف او ساری و جاری است. باید با کوشش خود و با توجه به لطف او بکوشیم تا به موفقیت برسیم. نکته مهم‌تر این است که پس از موفقیت مغرور



تلمیح در لغت به معنی «اشاره کردن با گوشه چشم» است. در اصطلاح ادبی آن است که شاعر یا ادیب در شعر یا نثر خود به آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از پیامبر یا داستانی مشهور یا مثلی معروف اشاره کند

پهلوی من مر ترا مسکن شدی
هم عیال تو بیاسودی اگر
در میانه داشتی حجره دگر
(دفتر دوم، ب ۷۳۸ به بعد)

نمونه‌ای دیگر از این بازتاب، راجع است به تفسیر حدیث «إِنَّ
لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًَا وَبَطْنًَا وَبَطْنًَا وَبَطْنًَا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» (همانا برای
قرآن ظاهر و باطنی است و برای باطن آن، باطن دیگری هست تا هفت
باطن). مولوی حدیث مذکور را باکمی اختلاف، در عنوان تفسیر خود
قرار داده است.

و - ۴: تفسیر این خبر مصطفی علیه‌السلام: «لِلْقُرْآنِ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وَ
لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»

حرف قرآن را بدان که ظاهری است
زیر ظاهر باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم
که درو گردد خرده‌ها جمله گم
بطن چارم از نبی^{۲۰} خود کس ندید
جز خدای بی نظیر بی ندید^{۲۱}
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
دیو آدم را نبیند جسز که طین

ای خدا، ای فضل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا
این قدر ارشاد تو بخشیده‌ای
تا بدین، بس عیب ما پوشیده‌ای
قطره‌ای دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان به دریا‌های خویش
قطره‌ای علم است اندر جان من
وارهانش از هوی وز خاک تن
پیش از آن کاین خاک‌ها خسفش^{۱۶} کنند
پیش از آن کاین بادها نشفش^{۱۷} کنند
گر چه چون نشفش کند تو قادری
کش ازیشان واستانی، وا خری
قطره‌ای کو در هوا شد یا که ریخت
از خزینه قدرت تو کی گریخت...
(دفتر اول، پ ۱۸۸۸ به بعد)^{۱۸}

شاهد مثال دیگر، برای این نوع بازتاب، شرح و تفسیر حدیث
شریف «إِيَاكُمْ وَ اللّٰهُ فَإِنَّ اللّٰهَ يَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ»^{۱۹} (از اگر
گفتن بهره‌یزید، زیرا گفتن اگر، راهکار شیطان را می‌گشاید) مولانا تفسیر
این حدیث را همراه با تمثیلی ساده و قابل درک برای همگان، مطرح
می‌کند. تمثیل او، مربوط است به مشکل «تهیئه مسکن» که اکثر مردم
به آن مبتلا هستند!

و - ۳: (تفسیر و تمثیل حدیث «إِيَاكُمْ وَ اللّٰهُ...»)

... کسب کردن، گنج را مانع کی است؟
پا مکش از کار، آن خود در پی است
تا نگریدی تو گرفتار «اگر»
که: اگر این کردمی یا آن دگر
کز اگر گفتن رسول با وفاق
منع کرد و گفت: «آن هست از نفاق»
کان منافق از «اگر گفتن، بمرد
وز اگر گفتن بجز حسرت نبرد»
آن غریبی خانه می‌جست از شتاب
دوستی بردش سوی خانه خراب
گفت او: این را اگر سقفی بادی

احادیث نبوی به گونه‌های گوناگون در مثنوی معنوی تجلی و بازتاب دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ترجمه، تلمیح، تضمین (درج)، اقتباس، تحلیل (حل)، تفسیر و تاویل

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است
که نقوشش ظاهر و جانش خفی است...
(دفتر سوم، ب ۴۲۴۷ به بعد)
و - ۵: آخرین نمونه از بازتاب تفسیری از دفتر چهارم مثنوی برگزیده‌ایم. مولوی حدیث زیر را عنوان می‌کند، سپس آن را تفسیر و تاویل می‌نماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَ...» معنای حدیث نبوی، این است:
«خداوند فرشتگان را آفرید و در وجود آنها عقل نهاد، چهارپایان را آفرید و در وجود آنها شهود نهاد، پس هر کس که عقل او بر شهوتش چیره شود، از فرشتگان آسمان برتر است؛ و هر کس که شهوتش بر عقل او مسلط گردد، از چهارپایان پست‌تر خواهد بود.»

در حدیث آمد که یزدان مجید
خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گره را جمله عقل و علم و جود
آن فرشته است، او نداند جز سُجود
... یک گروه دیگر از دانش تهی
همچو حیوان از علف در فریبی
... این سوم هست آدمیزاد و بشر
نیم او ز افروخته و نیمش ز خر
نیم خر خود مایل سفلی بود
نیم دیگر مایل علوی بود...
(دفتر چهارم، ب ۱۴۹۸ به بعد)

مولوی پس از بیان مفهوم حدیث مذکور، می‌گوید: گروه سوم، که آدمیان باشند، نیز خود به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ یک دسته واصلان و مستغرقان به حق هستند که مانند حضرت عیسی (ع) با عالم ملکوت سر و کار دارند. دسته دیگر کسانی هستند که مغلوب خشم و شهوت خود شده‌اند، همان کسانی که خداوند آنها را چون چهارپایان، بلکه گمراه‌تر (كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۳۳) خوانده است. دسته سوم که اغلب مردم هستند، کسانی‌اند که گاهی گرفتار خوی بهیمی و حیوانی خویش هستند و گاهی دستخوش خوی ملکوتی و آسمانی خویش؛ درگیری این دو گرایش آدمیان در طول زندگی ادامه دارد، تا سرانجام کدام پیروز شوند؟
وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند

آدمی شکل‌اند و سه امت شدند
یک گره مستغرق مطلق شده‌ست
همچو عیسی با ملک ملحق شده‌ست
... قسم دیگر با خران ملحق شدند
خشم محض و شهوت مطلق شدند
وصف جبریلی در ایشان بود، رفت
تنگ بود آن خانه و آن وصف، زفت^{۳۳}
... نام «کالانعام» کرد آن قوم را
زان که نسبت کو به یقظه^{۳۴} نوم را؟
... مانند یک قسم دگر اندر جهاد
نیم حیوان، نیم حی با رشاد
روز و شب در جنگ و اندر کشمکش
کرده، چالیش آخرش با اولش
(دفتر چهارم، ب ۱۵۰۶ به بعد)

در دنباله این تقسیم‌بندی، تمثیلی جالب و مناسب برای این دو گرایش و این دو جدال درونی آدمیان می‌آورد و تمثیل خود را با بیتی منسوب به مجنون بنی‌عمر آغاز می‌کند:

هَوَى نَاقَتِي خَلْفِي وَ قَدَامِي الْهَوَى'
وَ اِنِّي وَ اَيَّاهَا لَمُخْتَلِفَانِ

یعنی: عشقِ ماده شتر من، پشتِ سر من و عشقِ من، در جلو قرار دارد؛ بنابراین، من و او دو تمایلِ مخالف هم داریم!

میل مجنون پیش آن لیلی روان
میل ناقه پس بی گره دوان
یک دم از مجنون ز خود غافل بدی
ناقه گردیدی و واپس آمدی
... در سه روزه ره، بدین احوال‌ها
ماند مجنون در تردد سال‌ها
گفت: ای ناقه؛ چو هر دو عاشقیم
ما دو ضد پس همره نالا یقیم
این دو همره، یکدگر را راهزن
گمره آن جان کو فرو ناید ز تن!
جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای
تن ز عشق خاربن چون ناقه‌ای
جان گشاید سوی بالا بال‌ها





مولوی تفسیر و تأویل را در مورد آیات قرآن و احادیث نبوی هر دو به کار برده است، یعنی موارد متعددی در مثنوی دیده می‌شود که در آنها آیات قرآن مجید و احادیث نبوی تفسیر و تأویل شده است

دَر زده تنُ در زمین چنگال‌ها!

... راه نزدیک و بماندم سخت دیر

سیر گشتم زین سواری، سیر، سیر

سر نگون خود را ز اشتر در فکند

گفت: سوزیدم زغم تا چند، چند؟

... عشق مولی کی کم از لیلی بود؟

گوی گشتنُ بهر او اولی بود

گوی شو، می‌گرد بر پهلوی صدق

غلط غلطان در خم چوگان عشق

کاین سفر زین پس بود جذب خدا

وان سفر بر ناقه، باشد سیر ما

این چنین جذبی است، نی هر جذب عام

که نهادش فضل «احمد» والسلام

(دفتر چهارم، ب ۱۵۳۵ به بعد)

بر حسب تصادف و حُسن اتفاق، نخستین مصراع و واپسین مصراع

این مقاله، با نام مبارک پیامبر مکرّم اسلام - احمد - مزین شده است.

این حسن تصادف را به فال نیک می‌گیریم و عنایتی از جانب آن حضرت

می‌دانیم.

پی‌نوشت:

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد - واحد تهران شمال.

۱. متن ابیات و شماره آنها در این مقاله، مطابق است با مثنوی مصحح

دکتر محمد دبیر سیاقی که توسط انتشارات زوار به چاپ رسیده است.

۲. «مَنْ لَمْ يَنْقُ لَمْ يَدْر» یعنی: کسی که نچشیده، مزه آن را نمی‌داند. یک

ضرب‌المثل رایج عربی است. (نک: شرح جامع مثنوی، کریم زمانی، ج ۵، ص

۱۱۲۵)

۳. استاد فروزانفر این حدیث را به دو گونه دیگر نیز نقل کرده است. (نک:

احادیث مثنوی، ص ۳)

۴. متن این حدیث و حدیث‌های دیگری که در این مقاله آمده است، اغلب

از کتاب معتبر «احادیث مثنوی»، تألیف روان‌شاد استاد بدیع الزمان فروزانفر

گرفته شده، استاد فروزانفر سند و مأخذ همه احادیث را در کتاب خود آورده

است.

۵. این حدیث با اختلاف‌هایی، به چند شکل دیگر نقل شده است، از جمله:

«ما مِنْ دَاءٍ إِلَّا وَ لَهُ دَوَاءٌ». (نک: احادیث مثنوی، ص ۴۷)

عَرَّ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ بِهٖ صَوْرَتِ «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»

آمده است. (نک: دشتی، حکمت ۳۹۲، ص ۷۲۴)

۷. وَ سَنَ: گرانی خواب یا اول آن. پینکی، خواب (فرهنگ لغات و

تعبیرات)

۸. در بعضی از منابع واژه «مُسْلِمَه» نیز به دنبال این حدیث آمده است. (

نک: نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۴۰۳، ش ۱۹۰۵)

۹. به نقل از فنون بلاغت، استاد جلال‌الدین همایی، ص ۲۱۸.

۱۰. دیوان حافظ، قزوینی و غنی، غزل ۳۲۹، ص ۲۲۴. که البته باید آن

را قصیده نامید؛ به لحاظ تعداد ابیات، نیز به لحاظ موضوع که در واقع مدح

منصوربن مظفر (پسر امیر مبارزالدین) است.

۱۱. عَظَات: ج عَظَةٌ است (مصدر مَرَه) و «عَظَةٌ» از ریشه «و - ع - ظ»

مترادف «وَعُظٌ» به معنی «بند دادن» است.

۱۲. نَعْمُ الْعَمِيل: خوب عیال‌واری است!

۱۳. جَفَّ: فعل ماضی از مصدر «جَفَّاف» است. جَفَّاف و جَفُوف در لغت

به معنی خشک شدن و شکستن است (از لغتنامه). «جَفُوف قَلِم» کنایه است

از وقوع حتمی آنچه تقدیر شده است. (از شرح جامع مثنوی، ج اول، ص ۹۷۵)

مولانا این حدیث شریف را در دفتر پنجم، بسیار استادانه تفسیر و توجیه نموده

است و اعتقاد دارد که نباید از آن برداشت نادرست کرد و به جبر و عدم اختیار

تأویل نمود. می‌گوید:

کَرُّ رُوی، جَفَّ القَلَم کَرُّ آیدت

راستی آری، سعادت زایدت

ظلم آری، مدبری؛ جَفَّ القَلَم

عدل آری، برخوری، جَفَّ القَلَم

چون بدزده، دست شد، جَفَّ القَلَم

خورد باده مست شد، جَفَّ القَلَم

... معنی جَفَّ القَلَم کی آن بود؟

کی جفاها با وفا یکسان بود؟

(دفتر پنجم، ب ۳۱۳۳ به بعد)

۱۴. ر.ک. تأثیر قرآن و حدیث در ابیات فارسی، دکتر علی‌اصغر حلبی،

ص ۲۵.

۱۵. این حدیث را مرحوم استاد فروزانفر با کمی اختلاف از کنوزالحقایق،

ص ۹۰، این‌گونه نقل کرده است: قَدِمْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى جِهَادِ الْأَكْبَرِ،

مُجَاهِدَةِ الْعَبْدِ هَوَاهُ.

۱۶. حَسَفَ: در زمین فروشدن، فروردن زمین کسی را (لغات و تعبیرات)

۱۷. نَسَفَ: رفتن آب در زمین؛ فرورفتن آب در زمین، جذب شدن (لغات

و تعبیرات)

۱۸. حدیث «ما شاء الله کان»، علاوه بر این مورد، در دفتر پنجم از بیت

۳۱۱۳ به بعد نیز معنی و تفسیر شده است.

مولوی برای اثبات و به کرسی نشاندن اهداف عالی و اندیشه‌های عرفانی - اسلامی خود، از سه عامل و اهرم مهم استفاده کرده است: تمثیل، آیات قرآنی و احادیث نبوی

۱۹. احادیث مثنوی، ص ۴۲. مرحوم استاد فروزانفر این حدیث را به نقل از مسند احمد بن حنبل و کنوزالحقایق نقل کرده است.
۲۰. نبی: قرآن
۲۱. بی‌ندید: بی‌همتا، لا شریک - ند و ندید: شریک، همتا
۲۲. سوره انعام، بخشی از آیه ۱۷۹.
۲۳. زفت: چاق، فربه، درشت
۲۴. یقظه: بیداری
- ۱۳۴۷.
- ۲۰- فروزانفر، بدیع الزمان: شرح مثنوی، ج ۳، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶
- ۲۱- فولادوند، محمدمهدی: ترجمه قرآن مجید، تهران، دارالقرآن، ۱۳۷۹.
- ۲۲- قرشی، سید علیاکبر: قاموس قرآن، ج ۷ در ۳ ج، تهران، اسلامی، ۱۳۵۲.
- ۲۳- قرشی، سید علی اکبر: تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، تهران، بنیاد بعثت، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- ۲۴- قمی، شیخ عباس: سفینه النجار، ج ۲، بیروت، دارالمرتضی (دارالتعارف)
- ۲۵- گلینارلی، عبدالباقی: نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، ج ۶، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۷۱ به بعد.
- ۲۶- گوهرین، سیدصادق: فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ج ۹، تهران، زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۲ به بعد.
- ۲۷- مولوی، جلال الدین محمد: مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلس، ج ۳، تهران، افسست، ۱۳۴۱.
- ۲۸- مولوی، جلال الدین محمد: مثنوی معنوی، تصحیح دکتر محمد استعلامی، ج ۶، تهران، زوار، ۱۳۶۰ به بعد.
- ۲۹- مولوی، جلال الدین محمد: کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱۰، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۳۰- همایی، جلال الدین: فنون بلاغت، ج ۲، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۶۱.
۱۹. احادیث مثنوی، ص ۴۲. مرحوم استاد فروزانفر این حدیث را به نقل از مسند احمد بن حنبل و کنوزالحقایق نقل کرده است.
۲۰. نبی: قرآن
۲۱. بی‌ندید: بی‌همتا، لا شریک - ند و ندید: شریک، همتا
۲۲. سوره انعام، بخشی از آیه ۱۷۹.
۲۳. زفت: چاق، فربه، درشت
۲۴. یقظه: بیداری
- ### منابع و مأخذ
- ۱- آیتی، عبدالمحمد: ترجمه قرآن مجید، تهران، سروش، ۱۳۶۷.
- ۲- استعلامی، محمد: تصحیح و تعلیقات متن مثنوی، ج ۶، تهران، ۱۳۶۰
- ۳- انوری، حسن: فرهنگ سخن، ج ۸، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
- ۴- پاینده، ابوالقاسم: نهج الفصاحه، تهران، جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۴۴.
- ۵- تلمذ حسین: مرآت المثنوی، تهران، پارت، افسست، ۱۳۶۱.
- ۶- جعفری، محمدتقی: از دریا به دریا، ج ۴، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۶۴.
- ۷- حلبی، علی اصغر: تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، تهران، اساطیر، چاپ اول - ویرایش دوم، ۱۳۷۹.
- ۸- خرمشاهی، بهاء الدین و مختاری، سیامک: قرآن و مثنوی، تهران، قطره، ۱۳۸۳.
- ۹- دشتی، محمد: ترجمه و تحقیق نهج البلاغه، تهران، موعود اسلام، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۳۵ به بعد.
- ۱۱- زمانی، کریم: شرح جامع مثنوی، ج ۶، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴
- ۱۲- زمانی، کریم: میناگر عشق، تهران، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- ۱۳- سعدی، شیخ مصلح الدین (مشرف الدین): گلستان، تصحیح و شرح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
- ۱۴- سلمان، مسعود سعد: دیوان، تجدیدنظر ناصر هیری، تهران، گلشایی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۱۵- شریعت، محمدجواد: کشف الایات مثنوی، اصفهان، کمال، ۱۳۶۳.
- ۱۶- شمیسا، سیروس: برگزیده غزلیات مولوی، تهران، نشر بنیاد، ۱۳۶۹.
- ۱۷- شهیدی، سیدجعفر: شرح مثنوی، ج ۱۰، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ به بعد.
- ۱۸- علی ابن احمد، ابوالحسن: ترک الاطناب فی شرح الشهاب، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
- ۱۹- فروزانفر، بدیع الزمان: احادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم،

